

زرتشت، اهل ری بود

فریدون جنیدی، ایران شناس، زبان شناس و شاهنامه پژوه

«فریدون جنیدی» ایران شناس و گرداننده بنیاد فرهنگی نیشابور و نشر بلخ است. حاصل بیش از سی سال پژوهش و مطالعه وی پیرامون شاهنامه، ویرایشی از شاهنامه است که به زودی منتشر خواهد شد. از کتاب های وی؛ «زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی»، «داستانهای شاهنامه»، «نامه فرهنگ ایران» (سه جلد)، «فرهنگ واژگان اوستایی»؛ (چهار جلد)، «حقوق بشر در ایران باستان» و «تاریخ آتور پاتکان» از «پروفسور اقرار علی اف» است.

جنیدی مدهاست کلاهای رایگان زبان های پهلوی، اوستایی و شاهنامه خوانی در بنیاد فرهنگی نیشابور بر گزار می کند. او اکنون در حال ویرایش «شاهنامه» و نگارش کتاب «سرگذشت ایران» است. با او در مورد خاستگاه زرتشت و نقش توجه به آیین های کهن و همچنین پیرامون ادعای تاجیکستان در مورد زادگاه زرتشت گفت و گو کردیم. با توجه به این که در صدد هستیم در ادامه، نظرات دیگر اساتید را هم در این راستا جویا شویم، صحبت های فریدون جنیدی را با هم می خوانیم:

• به عنوان کسی که در زمینه ایران شناسی کارهای ارزنده ای انجام داده اید، می خواستم در مورد خاستگاه زرتشت و تأثیری که بر ادبیات ایران گذاشته صحبت کنید.

دراینکه جهانیان «زرتشت» را پیامبری ایرانی می دانند و «گات های» زرتشت - که در کنار دیگر کتاب ها، از آتش سوزان اسکندر، سالم به دست ما رسیده است - سروده زرتشت است؛ هیچ تردیدی نیست. اینها همه برآمده از فرهنگ ایران است، چرا که همه ادیان دیگری که پدید آمده اند فرهنگ ساز هستند، مگر دین ایران به این معنا که دیگر ادیان، همگی بر فرهنگ های کشورها و ملت هایی که آن ادیان را پذیرفته اند تأثیری گذاشته اند و این تنها دین ایرانی است که خود، از فرهنگ این مرز و بوم برآمده و با فرهنگ و دیگر آن همخوان و همراه است.

«ایرانیان» در هر جای جهان که باشند حق دارند «زرتشت» را از خودشان بدانند و البته در بعضی نقاط تعصب هایی در این زمینه هست مثلاً مردم «آذربایجان»، زرتشت را از خودشان می دانند و با تکیه به برخی روایات و با توجه به مرکزیت موبدان ساسانی در آتشکده «آذرگشسپ» آذربایجان، زرتشت را از آن دیار

می دانند و یا در میان «کردان» تعصب ویژه ای هست که زرتشت «کرد» بوده است. یا در «افغانستان» مردم، زرتشت را اهل «بلخ» می دانند. زیرا «لهراسب» پدر «گشتاسب شاه» در «آتشکده بلخ» نیایش می کرده است. دیگر اینکه بر اساس اخباری که امروزه به دست ما رسیده است، زرتشت هنگام نیایش و ستایش خداوند یکتا در آتشکده «نوبهار بلخ» و به دست یک مرد تورانی به نام «تور براتور» کشته می شود بنابراین افغان ها هم زرتشت را از خودشان می دانند!

در تاجیکستان هم وضع چنین است، زیرا بسیاری از رودهایی که در اوستا (که سروده زرتشت است) از آنها یاد شده است، چون «ونکویی داییتی» و «ارنگ» که همان «آمو دریا» و «سیر دریا» باشند، در تاجیکستان روان هستند و دیگر اینکه به گمان من - و بر پایه پژوهش هایی که انجام داده ام - تاجیکستان خاستگاه نژاد آریا بوده که در اوستا از آن با نام «ایران ویج» یاد شده که در پهلوی به «ایران ویج» و در فارسی به «ایران وج» تبدیل شده است. بی گمان «ایران ویج» یاد شده در اوستا، همین «تاجیکستان» امروزی است. زیرا مادراوستا در آغاز وندیداد، بخشی تاریخی داریم که در آنجا آمده است: نخستین سرزمینی که من -هورا مزدا- من بیافریدم «ایران ویج» بود، دومین سرزمین «خوارزم»، سومین آن «سغد» (همان سمرقند و بخارا) و چهارمین سرزمین میورو که همان «مرو» باشد. (ترکمستان نام «مرو» را به «ماری» دگر کرده است تا نشانه های فرهنگی ایران را از میان ببرد یا نام شهر باستانی «چهار جو» که به معنی چهار جوی آب است و چهار رشته از رودهای پر آبی که از سرچشمه های «آمو دریا» هستند از آنجا سرچشمه می گیرد را به «ترکم آباد» دیگر نام کرده است!)

از سوی دیگر در «مهر یشت»، بندی هست که ایران ویج جایی است که در آن رودهای «ناوتاک» یعنی قابل کشتیرانی، سر به صخره ها می کوبند و به طرف دریا می روند. اندکی اندیشه در مورد همین فراز نشان می دهد که چگونه می شود اگر رودی سر به صخره ها بکوبد، قابل کشتیرانی هم باشند؟ پاسخ اینکه دو رود «آمودریا» و «سیر دریا» که در تاجیکستان جریان دارند، از کوه های «پامیر» سرچشمه می گیرند و هنگامیکه به دشت رسیدند قابل کشتیرانی خواهند بود و به سمت دریا روان می شوند، دریای «خوارزم» که امروز با نام روسی «آرال» خوانده می شوند و از زمان باستان نام آن «خوارزم» بوده است. پس چنین جایی دیگر از تاجیکستان نمی تواند باشد و ما افتخار می کنیم که آنها بیدار و زنده باشند و نسبت به ارزش های فرهنگی و تاریخ کهن ایران، حساس. هر جقدر آنها بیدارتر زنده تر باشند امید است که به خواب رفتگان این سوی مرز نیز، اندک اندک بیدار شوند. به هر روی چون «ایران ویج»، مرکز نژاد و تخمه آریاییان در تاجیکستان بوده است، تاجیک ها «زرتشت» را از خودشان می دانند در حالی که زرتشت در هیچ کجا نگفته است که من، خود از ایران ویج بوده ام. این گرایش که همه ایرانیان برای نمونه زرتشت یا رستم را از قوم

و قبيله خودشان بدانند، نشانه يك اندیشه آگاه ملی است و بر آمده از بالیدن ملی، ولی خویشکاری پژوهشگر این اسن که «راستی» را بیان کند.

اگر راست این ماجرا از من می خواهید بشنوید، زرتشت اهل «ری» بوده است. در بندهای ۱۶ تا ۱۹ «یسنا ۱۹» آشکارا این باره بیان شده است که زرتشت اهل «ری» بوده است. ولی امروز هیچ کسی در ری نیست که سخت گیری داشته باشد تا بگوید زرتشت اهل ری بوده است. براسستی زرتشت «رازی» نبوده است، بلکه ایرانی بوده و وابسته به تمام ایرانیان و هر ایرانی حق دارد این بازمانده فرهنگی را چون دیگر بازمانده های فرهنگی مان، از خود بدانند.

• به نظر شما چه آخشیگانی دلیل شده است تا اندیشه های زرتشت، هنوز در فرهنگ توده مردم جای ویژه خودش را حفظ نماید؟

در پایان هنگام (دوره) «جمشیدی» که چند هزار سال به طول انجامیده چشمان نیاکان ما به آسمان بوده، چرا که تمام خوبی ها و بدی ها را از آسمان می دیدند. چون: برف، باران، تگرگ، تندر و روشنایی خورشید جان بخش و ماه شب پیمان، ستارگان، سیل، یخبندان و ...

مردم در آن زمان آسمان را ستایش می کردن و در طول چند هزار سالی که به آسمان نگاه می کردند، سرانجام توانستند «برج»هایی را از آسمان پیدا کنند و به آنها نامهایی را بدهند و کم کم از روی حرکت ماه، شیوه ای «زمان سنجی» درست کردند که ما امروزه تنها از روی یک واژه می توانیم آنرا بشناسیم.

در زبان از بن و پسوند «انگ» (-ang) اسم آلت می سازند. برای نمونه از ریشه «کلیدن» که در زبان خراسانی به معنای کندن و کاویدن است و پسوند «انگ»؛ کلنگ را می سازند به چم آلت کاویدن و کندن خاک یا ریشه آویختن؛ آونگ را می سازند و یا ... ریشه «ما» در زبان اوستایی به چم سنجش و اندازه گیری است که امروزه در واژه های چون: آمار، شماردن، پیمان، پیمودن، پیمایش و ... باقی مانده است و با پسوند «انگ»؛ تبدیل به «مانگ» (-mang) می شود که امروزه هم در زبان های کردی و تالشی و تاتی به «ماه»؛ «مانگ» گفته می شود و در گیلان و طبرستان و نه به خود ماه، بلکه به تابش ماه «مانگ تو» (-mang tao) گفته می شود. پس «مانگ» (ماه) یعنی «آلت اندازه گیری!» و از روی این واژه در می یابیم که نیاکان ما «اول با ماه» زمان را اندازه گیری می کرده اند و سال هم نداشته اند و تنها همین ماها بوده است! در طول زمان که به برجهای آسمانی نگاه می کردند سرانجام آدمیان آگاه شدند که هم زمان با برآمدن خورشید یکی از این برج ها - که همان برج «بره» باشد - طول شب و روز با هم برابر می شود و می تواند آغاز

درستی برای زمان سنجی ژرف نگر باشد. این زمان سنجی، خوشبختانه نخستین زمان سنجی خورشیدی در جهان بوده که هنوز هم همه جهانیان از همین کار و اندیشه نیاکان ما بهره می گیرند. البته خیام و گروهش در آغاز سده پنجم (ه. ش.) محاسبه های دیگری انجام دادند و گاهنامه خیامی را ساختند، «گرگوار» مسیحی هم از روی گاهنامه خیام، گاهنامه خودش را ساخت که در هر ۳۳۳۳ سال یک روز اختلاف دارد در حالی که گاهنامه خیامی - بر اساس محاسبات شادروان احمد بیرشک - هر یک میلیون و دویست و اندی هزار سال، یک روز نادرستی دارد! و باید این را در اندیشه داشته باشیم که این همه ژرف نگری نیازمند چه مقدار دانش و هوش است.

سال شماری خورشیدی و نوروز، نزدیک به پایان هنگام جمشیدی پیدا شد.

ما این گاه شماری را به جهانیان آشکار کردیم و برگزاری «جشن نوروز» برای ما باید در براستی «جشن دانش» باشد. ولی وقتی چند هزار سال می گذرد و تنها مردم، این جشن ها را برگزار می کنند، اندیشه و فرهنگ توده مردم هم وارد آن می شود. امروز کسی نمی اندیشد که باید این جشن را جهش بزرگ دانش بشری دانست. کاری که از آغاز آن هزاران سال می گذرد و هنوز روان است و تا جهان برجاست روان خواهد بود.

به هر روی این جشن امروزه به شکل مردمی، گرفته می شود که بسیار بسیار نیکو است.

پس از همراهی مردم با هر پدیده فرهنگی، فرهنگ توده مردم هم به آن وارد می شود. از جمله اینکه هنگام آغاز سال نو، در نوروز در دربار شاهان ساسانی سان بر این بوده است که شاه در تالاری می نشست و موبد موبدان نزد شاه آمده و در می زده است. شاه در پاسخ در زدن موبد می پرسید؛ کیست؟ و موبد در پاسخ می گفت: سرسبزی و خرمی و نوروز و ... هستم. سپس در را باز می کرده اند و به همراه موبد هفت نفر با هفت ظرف در دست که در هر کدام یک نوع دانه، سبز کرده بودند وارد می شدند. این هفت سبزه در بر دارنده: گندم، نخود، جو، عدس، لوبیا، و ارزن بوده؛ به نشانه اینکه سال پیش رو، خرمی و سرسبزی با خود به همراه بیاورد و سالی «آبسال» (سالی که آب در آن زیاد است) باشد.

این سبزه ها را نگهداری می کردند تا روز سیزدهم. البته ما امروزه آنها را می شماریم اما در ایران باستان روزها شمارش نمی شدند، بلکه هر روز را با نام ویژه خودش می شناختند. نام روز سیزدهم «تیشتر» (Tishtar) بوده است. تیشتر نام «اله باران» است. در روز سیزدهم، این سبزه ها را می بردند و با آیین ویژه و باشکوهی نثار آب روان می کردند و «تیشتر» را ستایش می کردند که تو به ما باران دادی و سبزه های ما بلند شده و جهان سبز شده، پس ما هم این سبزه ها را به تو نثار می کنیم. امروزه هیچکس توجه نمی کند

که چرا ما سبزه ها را به آب می دهیم؟ نخست می گویند که سیزدهم گجسته است که هیچ معنایی ندارد، سپس سبزه ها را پرت می کنند در جوی های آب! در حالی که در ایران باستان با نیاز و احترام این کار را می کردند.

این هفت سبزه به هفت سین دگرگون شد که البته از ریشه خود چندان دور هم نیست. سماق و سیاه دانه که گیاه هستند و سرکه و سمنو هم که از گیاه به دست آمده اند و تنها پسین سرکه به آن افزوده شد. پنجاه سال پیش کسانی با خودشان می اندیشیدند که چون سرکه از انگور به دست می آید و در ایران باستان «شراب» بوده پس این هفت شین است نه هفت سین که سد در سد من در آوردی و ساختگی است گروهی لوکس و تازه پرست و بی خبر از آیین های کهن ایرانی بوده است. این هفت شین نیست که هیچ، هفت سین هم نیست و در اصل هفت سبزه بوده است.

• اکنون کوشش هایی از سوی گروهی از کشورهای همسایه می شود تا آیین ها را به نام خود بنویسند. به اندیشه شما چرا در پاسخ به این ادعاها کاری آغاز نمی شود؟

این آیینی ایرانی است و وابسته به همه ایرانیان و به هیچ روی نمی توان خاستگاه روشن و ویژه ای برای آن پنداشت برای نمونه وابسته به فلان کشور باشد. این آیین از آن همه ایرانیان در پهنه ایران فرهنگی است و باید به آن پرداخت.

سال گذشته، به پیشنهاد رییس جمهور تاجیکستان «سال جهانی زرتشت» شناخته شد. چون ازبکستان سال ها در تلاش است تا به جهانیان بگوید زرتشت، ازبک بوده است! و البته یونسکو و سازمان ملل این گره را پذیرفتند. ازبک ها سال بود که می خواستند که جشنی بگیرند ولی نبود، همکاری یونسکو و جامعه فرهنگی جهانی روبرو می شدند ولی درست هنگامیکه تاجیک ها چنین طرحی را پیشنهاد کردند و گفتند که می خواهیم سه هزارمین سال زادروز زرتشت را جشن بگیریم، یونسکو از ایشان پشتیبانی کرد.

به پیشنهاد رییس جمهور و با هزینه دولت و شرکت خود رییس جمهور، این جشن ها در تاجیکستان برگزار شد، اما شوربختانه رییس جمهور ما حتی در جشنی که زرتشتیان در دانشگاه تهران گرفتند شرکت نکرد!

پس اگر کسانی بیدار شده اند و می خواهند بازمانده فرهنگی اشان را بچنگ گیرند و دیگری نمی خواهد ... خوب نخواهد. بگذارید کسانی که آگاهی دارند نگذارند این کشتزار یا خانه، ویران شود!

این گله ای است که باید از رییس جمهور کشورمان بکنیم. فرهنگ ایران، مانند درخت تنومندی است که هم ریشه دارد هم ساقه و تنه و هم شاخه و میوه. اگر ریشه را ایران پیش از اسلام بگیریم، تنه آن ایران پس

از اسلام خواهد بود و هیچکس نمی تواند منکر درخشش عظیم و بالندگی فرهنگی پس از اسلام بشود. بزرگترین دانشمندان جهان در این دوران بوده اند و کارهای بزرگی کرده اند که باید مایه افتخار ما باشد.

هر کدام از این سه بخش که بکوشد خودش را از دیگری جدا کند به زودی خواهد خشکید. بنابراین کسانی که گمان می کنند که تنها باید ایران باستان و پیش از اسلام را ستایش کنند، آنها هم شکست خواهند خورد زیرا نمی توانند این تنه شاداب، تناور، کهنسال و پر بار را نادیده بگیرند و ریشه بدون پروردن از پوست و بدنه ساقه و شاخه ها خواهد خشکید. پس از نظر کسی که ایران را دوست دارد باید به هر سه بخش این گیاه شاداب و زنده توجه کند.